

www.kandooch.com

امام علی (ع)

الگوی رهبری در جامعه

اسلامی

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

رهبری, مبین قانون

برای اینکه یک اجتماع , همیشه در حال فعالیت و حرکت باشد و امت سعادتمند شود, قوانین کامل و جامعی لازم است تا ارزشها و کرامتها و فضیلت‌های انسان را حفظ کرده , عوامل ضد پیشرفت را از بین برده و جامعه را به سوی سعادت و رستگاری هدایت کند. این قانون باید از طرف قانونگذاری باشد که عقل کل بوده و عملش به همه نیازها احاطه دارد و قادر است جامعه را در مسیر تکامل به حرکت در آورد , چرا که خود کمال مطلق است و به همه چیز , دانایی دارد و چنین قانونگذاری همان خدای یکتاست که جهان را آفریده است پس قانون و برنامه تکامل انسان , باید از سوی او باشد تا در قلب و جان مردم , نفوذ کند برای اینکه هواهای نفسانی هیچ کس بر قانون اثر نگذارد و کسی هنگام توضیح قانون , به نفع خود یا ضرر دیگری , مطالبی را کم یا اضافه نکند و برای حفظ شدن اصل و حقیقت قانون , همچنین بیان کردن و عمل کردن به آن , احتیاجی به کسی است که قانون را برای مردم توضیح دهد و آن را به اجرا در آورد . این مسئولیت سنگین و حساس باید بر دوش کسی باشد که از طرف خدا انتخاب و تعیین شده است , چنین شخصی که پیامبر (ص) نامیده می شود به وسیله وحی و قانون , پیام خدا را به مردم می رساند و آنرا تفسیر و اجرا می کند.

بعد از پیامبر نیز برای اینکه زحمتهای او هدر نرود و راهش باقی بماند ، باید ادامه این کار به عهده کسی باشد که از طرف خدا انتخاب شده و به وسیله پیامبر به مردم معرفی شود.

چنین کسی باید خصوصیات پیامبر را دارا باشد ، این خصوصیات عبارتند از :

۱- عصمت داشته باشد؛ یعنی در تمام دوران خود هرگز مرتکب گناه نشده باشد . در بیان احکام و حقایق دین و جداب دادن به سئوالهای مذهبی مردم و توضیح مسائل پیچیده مذهبی ، دچار خطا و اشتباه نشود.

۲- دانایی و آگاهی او نسبت به دین و مذهب ، از همه بیشتر باشد و هیچ مسئله ای برای او نا آشنا نباشد.

۳- نیکوکارترین، عادلترین، پرهیزگارترین و پاکترین افراد جامعه باشد.

آغاز حکومت علی علیه السلام

از اصبع بن نباته نقل شده است که وی گفت:

هنگامی که حضرت علی (ع) در کرسی خلافت ظاهری جلوس فرمودند و مردم با ایشان بیعت کردند در حالی که عمامه پیامبر بر سرش ، و رداء آن حضرت بر دوش و نعلین های پیامبر را پوشیده و شمشیر رسول خدا را حمایل نموده بود ، به مسجد آمد و بالای منبر نشست سپس فرمود: ای مردم سئوال کنید

از من قبل از اینکه مرا از دست بدهید همانا پیش من علم اولین و آخرین است.

به خدا قسم اگر جایگاهی برای من قرار دهید که در آن بنشینم به اهل تورات با آنچه در توراتشان آمده است قضاوت می کنم تا جائیکه خود تورات به زبان آید و مرا تصدیق نماید و به آنها بگوید علی بر شما قضاوت کرد. درست مطابق آنچه در من موجود است و خدا برای شما در من نازل فرموده است. و به خدا قسم به اهل انجیل حکم می کنم به آنچه در انجیل است بطوریکه به زبان آید و بگوید درست به آنچه که خداوند نازل فرموده بر شما در من، علی بر شما اساس آن بر شما قضاوت فرمود.

و حکم می کنم به اهل قرآن درست به آنچه خداوند نازل فرموده برای مردم که اگر قرآن هم به سخن آمد تصدیق می کند که من درست طبق امر خدا در قرآن حکم می کنم.

شما که شب و روز قرآن تلاوت می کنید آیا در میان شما کسی است که همه آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است بداند.

اگر نبود یک آیه در قرآن من به شما خبر می دادم به آنچه در گذشته اتفاق افتاده و به آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد و آنچه الان در عالم کون وجود دارد، آن آیه این است :

(خداوند آنچه را که بخواهد محو می کند و آنچه را که بخواهد ایجاد می کند و در پیش خداوند است ام الكتاب)

سپس فرمود: سؤال کنید از من قبل از اینکه من از دست شما بروم به خدا سوگند اگر تک تک آیه های قران از من سؤال کنید جواب می دهم که آیا در روز نازل شده یا در شب, درمکه نازل شده یا در مدینه, در سفر نازل شده یا در حضر, ناسخش کدام است و منسوخش کدام, محکمش کدام است و متشابه اش کدام, همچنان فرمود تا اینکه مردی به نام ذعلب قیام کرد, عرض کرد یا علی از تو سؤال می کنم که نتوانی جواب دهی آن گاه پرسید یا علی, آیا خدا را دیده ای؟

فرمود ای ذعلب بدان: من خدای را که نبینم بندگی نمی کنم عرض کرد: پس آنرا برای ما توصیف کن, حضرت فرمود: وای بر تو خدا را با چشم سر نمی توان دید بلکه او را با چشم بصیرت و قلب می توان یافت. حضرت در خصوص عظمت پروردگار, مطالبی ایراد فرمود تا او ساکت و حیران ماند, باز هم فرمود: از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید.

پس مردی از آخر مسجد در حالی که به عصایش تکیه داده بود بلند شد, در حالیکه که با پای خود به مردم تنه کی زد, آمد تا اینکه رسید, پس عرض کرد: یا علی مرا به عملی راهنمایی فرما که چون انجام دهم مرا از آتش جهنم

نجات دهد؟ حضرت فرمود: گوش کن ای مرد، فکر کن و یقین بدان که که دنیا به سه چیز استوار است .

-دانشمند سخنوری که به علمش عمل کند.

-ثروتمندی که به مالش بخل نرزد.

-و فقیری که دارای صبر و تحمل باشد.

اگر عالم به علمش عمل نکند و ثروتمند بخل ورزد و فقیر صبر نداشته باشد آن هنگامان زمان سختی و عذاب است، حضرت توضیحات دیگر در روشنگری مسائل داد تا اینکه باز فرمود:

سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا از دست بدهید، دیگر کسی بلند نشد و سئوالی نکرد، آنگاه حمد و ثنای الهی بجا آورد و به پیامبر درود فرستاد، سپس به امام حسن (ع) فرمود: بلند شو و بالای منبر برو و سخنی بگو تا بعد از من قریش حق تو را انکار نکنند و نگویند حسن بن علی نمی تواند به خوبی کارها را انجام دهد و چیزی نمی داند. امام حسن عرض کرد ((پدر جان چگونه بالای منبر بروم و سخن بگویم در حالیکه شما در میان آن جمعیت نشسته ای، می بینی و گوش می کنی)).

حضرت فرمود پدر و مادرم به قربان تو فرزندم، من خودم را طوری پنهان می کنم که من بشنوم و ببینم و تو مرا نبینی، پس امام حسن بالای منبر رفت

و حمد و ثنای الهی بجا آورد و به پیامبر خدا درود فرستاد، سپس فرمود: ای مردم از جدم رسول خدا شنیدم که می گفت: من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است. آیا ورود به شهر جز از طریق دروازه اش امکان پذیر است؟ یعنی ((راه پیوستن به به پیامبر (ص) فقط باید از دوستی علی (ع) شروع شود و بدون محبت علی (ع) دوستی پیامبر تحقق پیدا نمی کند)). این کلام را فرمود و از منبر پائین آمد، علی (ع) از جا برخاست و او را گرفت و به آغوش کشید، سپس به امام حسین فرمود: حسین جان برو بالای منبر برو و سخنی بگو تا قریش بعد از من حق تو را ندیده نگیرند و نگویند همانا حسین بن علی چیزی نمی داند ولی سخن تو در ادامه سخن برادرت باشد، سپس امام حسین بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی بجا آورد و به پیامبر درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم از جدم رسول خدا (ص) شنیدم در حالی که می فرمود همانه او (علی (ع)) شهر هدایت است هر کس داخل آن شهر شود نجات پیدا می کند و هر کس تخلف از علی نابد می گردد. سپس امیر المومنین امام حسین را به طرف خود کشید و در آغوش گرفت و به سینه اش چسبانید و بوسید و آنگه فرمود: ای مردم گواه باشید این دو فرزندان پیامبر خدا هستند و امانت های آن بزرگوار است که به من سپرده

شده اند و من آنها را به شما می سپارم ولی مردم فردای قیامت پیامبر خدا از این دو از شما سؤال خواهد کرد که چگونه با امانت‌های او رفتار کردید.

فعالیت‌های امام علی (ع) در دوران خانه نشینی

۱- عبادت و بندگی خدا، آن هم بصورتی که در شان شخصیت مانند علی (ع) بود، تا آنجا که امام سجاد (ع) عبادت و تهجد عجیب خود را در برابر عبادت‌های جد بزرگوار خویش، ناچیز می داند.

۲- تفسیر قرآن و حل مشکلات بسیاری از آیات، و تربیت شاگردانی مانند ((ابن عباس)) که بزرگترین مفسر آیات قرآنی به شمار می رود.

۳- پاسخ به پرسش‌های دانشمندان ملل جهان، بالأخص یهود و مسیحیان که پس از در گذشت پیامبر برای تحقق و پژوهش از آئین وی، رهسپار مدینه می شدند، پیچیده ترین سئولات را مطرح می نمودند هیچ پاسخی جزء علی (ع) که احاطه کامل بر تورات و انجیل داشته باشد، پیدا نمی کردند و اگر این خلأ فکری و فرهنگی توسط امام پر نمی شد جامعه اسلامی در شکستگی شدید فرو می رفت، هنگامی که امام به کلیه سئولات آنها پاسخ‌های روشن و منطقی می داد انبساط و شگفتی خاصی در چهره خلفا که بر جای پیامبر (ص) نشسته بودند و از جواب آن احساس ناتوانی می کردند، پدیدار می گشت. نمونه زیر یکی از آنهاست:

جمعی از رهبران یهود نزد ابوبکر آمدند و به او گفتند: آیا شما جانشین

پیامبری؟

جواب داد بله.

ما در تورات دیده ایم که جانشینان پیامبر از دانشمند ترین افراد امتند. شما

به این سؤال جواب بدهید که جای خداوند متعال تبارک و تعالی کجاست

؟ آیا در آسمان است یا در زمین؟

—خدا در عرش و آسمانها قرار دارد.

بنابراین زمین از وجود خدا خالی است، زیرا به گفته شما در جایی هست و در

جایی نیست.

ابوبکر ناراحت شد و گفت، این حرف کافران است از پیش ما دور شوید و گر

نه شما را می کشیم. یهودیان از نزد ابوبکر بیرون آمدند، در بین راه علی (ع)

به آنان گفت: آگاه شدم آنچه سؤال کردید و جواب شنیدید، اما جواب شما

این است که: خدای عزوجل آفریننده جا و مکان و فضا است پس او حکم بر

مکان است نه محکوم آن، او در همه جا است بدون آنکه با چیزی و مکانی

تماس و نزدیکی داشته باشد بلکه علم و دانش او در هر مکان و آنچه در آن

است احاطه دارد و هیچ چیز از تدبیر او بیرون نیست من شما را به مطلبی که

در کتاب خود شما است آگاه می کنم که موید سخن من است اگر بر شما حقیقت روشن شد آیا ایمان می آورید؟ گفتند: بله.

فرمود: آیا در بعضی از کتابهای شما این موضوع نیست که روزی موسی بن عمران نشسته بود و فرشته ای از سمت شرق نزد او آمد، موسی سؤال کرد: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد خدا، فرشته دیگری از سمت مغرب آمد و در جواب حضرت موسی (ع) فرمود از نزد خدا آمده ام. آنگاه فرشته دیگری آمد و گفت از آسمان هفتم از نزد خدا آمده ام، موسی (ع) فرمود منزه است خدای که جایی از او خالی نیست هیچ جای نزدیک تر از جای دیگر نیست.

یهودی دیگر گفت شهادت می دهم این سخن کاملا درست است و تو سزاوار جانشینی پیامبری از آن کسی که بر خلافت چیره شده است.

۴- بیان احکام بسیاری از حوادث و پدیده های نو ظهور که در اسلام سابقه نداشت و از پیامبر گرامی، تفسیری در دست نبود. این نقطه از نقاط حساس زندگی امام است و اگر در میان صحابه شخصی مانند علی نبود که به تصدیق پیامبر گرامی دانا ترین است و آشنا ترین آنها به موازین قضا و داوری به شمار می رفت بسیاری از مسایل در صدر اسلام به صورت مشکل لاینحل و گره کوری باقی می ماند.

۵- هنگامیکه دستگاه خلافت در مسائل نظامی و پاره ای از مشکلات با بن بست روبرو می شد اما یگانه مشاور مورد اعتمادی بود که با واقع بینی خاصی، مشکلات را از سر راه بر می داشت و مسیر کار را معین می کرد.

۶- تربیت و پرورش گروهی که ضمیر پاک و روح آماده ای برای سیر و سلوک داشتند تا در پرتو رهبری و تصرف معنوی امام بتوانند قله های کمالات معنوی را فتح کند و آنچه را که با دیده ظاهر نمی بینند با دیده دل و چشم باطنی ببینند.

۷- کار و کوشش برای تامین زندگی بسیاری از بینوایان تا آنجا که امام با دست خود باغ احداث می کرد و قنات استخراج می کرد و آن را در راه خدا وقف می کرد.

تلاش محمد(ص) و علی(ع) این بود که با الغاء تعصبهای جاهلی برتریهای قومی و قبیله ای و حسب و نسبی به تمام افراد مسلمان ارزش کامل انسانی تلقین کنند؛ قرآن می گوید : ((قل انما انا بشر منکم)) و علی (ع) می گوید : من و شما هر دو بنده عاجز خداوندیم و امیر شما بودن یعنی بار مسئولیت سنگین تری به دوش داشتن و بس .

اعجاز قرآن و محمد (ص) و اسلام که قوم شتر چرانی را ظرف نیم قرن زمامدار دنیای متمدن-ایران و رم-کرد از این راه توجیه می شود که به وسیله

توحید و مساوات از هر شتر چران سوسمار خواری انسانی ساخت صاحب شخصیت و واجد فضیلت و امتی ساخت که زمامدارشان پس از فتح هزار شرح در راهپیمایی بیت المقدس سواری تنها شتری راهوار را با غلامش به مساوات و برابری تقسیم کرد اگر یک فرسخ خود سوار بود و غلام پیاده در فرسخ دوم غلام را سوار کرد و خود رد رکاب او پیاده رفت .

مسائلی که از این اصل مهم یعنی توحید و در نتیجه مساوات ناشی می شود فراوان است ، از جمله دسترسی هر کسی است به مقامی که لیاقت دارد، اسامه بن زید فرزند بنده آزاده شده ای ، به فرماندهی سپاه می رسد و ...

بعد از پیامبر اسلام(ص) شیخین تا حد زیادی از این اصول و سنن را حفظ و از آنها پیروی کردند در زمان آنان هنوز گفته های پیغمبر دهان به دهان و سینه به سینه نقل می شد، مهاجر و انصار به شمشیرهایی که در رکاب پیغمبر زده بودند و به نزدیکی خود به رسول خدا افتخار می کردند و هنوز فضیلت و تقوی مایه برتری و مباحات بود .

دوران عثمان ، مال اندوزی و تملق پذیری حکام

در عصر ابوبکر فتوحات اسلام شروع شده و در زمان خلیفه دوم تا حدی پیش رفته بود و تا اواخر خلافت او دولت وسیع اسلامی تشکیل و استقرار یافته بود. زمان عثمان نتایج فتوحات مسلمانان به صورت مجتمع جدید اسلامی و طبقه

جدیدی که بیش از دیگران از مال و مقام برخوردار می شدند ظاهر شد، آثار امتیاز این طبقه در دوره عثمان بیش از آنچه دوران شیخین بود، در رفتار و کردار و اخلاق وسعه زندگی به طرز برجسته ای مشهور افتاد مال وافق و نعمت بی حساب که به صورت خراج و غنیمت از اقلیمهای تازه گشوده به طرف جزیره العرب و مخصوصاً مدینه و پایتخت خلافت سرازیر می شد از طرفی، سستی و ضعف نفس و تعصب قومی و قبیله ای و آسایش طلبی که خلیفه سوم را شیخین و دوران او را از دوره خلافت آنها متمایز ساخته بود از طرف دیگر، عمل تکوین و تشکیل طبقه جدید بود.

عمر از بیم آنکه مبدا دور شدن مهاجر و انصار و صحابه پیغمبر - که تا آنروز به حساب فضیلت و تقوی آراسته بودند- از مرکز خلافت اسلامی و دست یافتن به زر و زیور و زندگی مرفه و آسوده آنها را به فساد و تباهی اخلاق بکشاند و دست به اخلال و فتنه انگیزی زنند و علیه یکدیگر به معارضه برخیزند، به هیچ یک اجازه خروج از حجاز نداد.

ابوبکر به عمر وصیت کرد: ((مراقب اصحاب محمد باش که اگر گرفتار مال و جاه بشوند، مثل همه علاقمندان دنیا میان آنها تصادم و جدال روی خواهد داد و مردم عادی به طرفداری از این و آن بدسته های و فرقه ها تقسیم و

نیروی عمومی تضعیف خواهد شد و بدان مادام که تو از خدا می ترسی آنها از تو حساب خواهند برد)).

عثمان در روزهای اول خلافت این طلسم را شکست و فساد از این جا شروع شد ابوبکر، عبدالرحمن عوف را از دنیا پرستی بر حذر می داشت ، روزی به او گفت : می بینید دنیا به شما اقبال کرده تا جائیکه به جامه های حریر و پرده های دیبا خو گرفته اید و حتی بعضی از شما از خفتن روی صوف آذربایجانی راضی نیستید. این مرد در دوره عثمان یک هزار اسب و یک هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت . شخص عثمان به طوریکه قبلاً گفتیم روز کشته شدن ، یکصدوپنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم نزد صندوقدار خویش داشت و ارزش املاک او یک هزار دینار می شد و تعداد زیادی اسب و شتر بجای گذاشت. طلحه و زبیر و دیگران از رجال و صحابه پیغمبر چیزی از عثمان کم نداشتند. جمع چنین ثروتی طبعاً با عوامل و عواقب اجتناب ناپذیری ملازمه دارد. غصب حقوق فروماندگان ، تبعیض در اجرای مقررات ، عزل و نصب و لاه و حکام بر حسب اغراق و مطامع، عکس العمل شدید در برابر اعتراض و انتقاد صالحان و مفسدی از این قبیل لوازم و آثار طبیعی و بدیهی مال اندوزی و تملق ناپذیری حکام است.

پس از عثمان هم اگر نیروی انقلابیون نبود نوبت خلافت علی (ع) نمی رسید:

با توجه با نچه گفته شد تردیدی نیست که اگر عثمان به مرگ طبیعی در می گذشت و اوضاع مدینه عادی می بود، هرگز شیوخ و رجال و آنهائیکه در این سیزده سال صاحب مال و جاه فراوان شده بودند و طبعاً در دستگاه حکومت و امور مملکت نفوذ و تاثیر داشتند به حکومت امیر المومنین (ع) راضی نمی شدند و به طریق اولی در شورایی که در این بار تشکیل می شد به ضرر خلافت او دسته بندی می کردند، شاید هم کار به شوری نمی کشید و بنی امیه که تا آن اندازه در مزاح عثمان نافذ بودند او را وادار می کردند کسی را که آنان می پسندیدند نامزد خلافت کند، همچنان که ابوبکر عمر را جانشین خود ساخت و کار را به شوری وانگذاشت.

به قدری این امر مسلم است که طلحه یکی از بزرگان صحابه که تحت فشار افکار عمومی و هیجان محیط با امام بیعت کرده بود به محض اینکه او و رفیقش، زبیر دیدند ظنشان راست آمده و خلیفه کمترین دخالتی با آنها در امور نمی دهد پیمان خود را شکسته و با کشتن ام المومنین به معرکه، جنت خونین جمل را بعد از عثمان اگر انقلاب و نیروی انقلابیون نبود، با توجه به این که علی (ع) هیچگاه خود را نامزد خلافت نمی کرد و با تمام صلاحیت منحصر به فرد و حقی که در این کار داشت رغبتی به این کار نشان نمی داد، طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص و افرادی نظیر آنها از قریش و غیر

قریش، که امام و سیاست او را خوب می شناختند، از ترس سختگیریهای او و پس گرفتن اموال و املاکی که زمان عثمان از بیت المال مسلمین به خود اختصاص داده بودند و امتناع او از به همکاری با ایشان، بهر طریق و به هر قیمت بود در راه خلافت امام مانع به وجود آوردند، خاصه اینکه در دوره عثمان حاجت به تظاهر و زهد و قناعت و حفظ سنتهای پیشین نداشتند خود عثمان زندگی مرفه ای داشت و در زمان او بر وسعت امپراطوری اسلام و بر مقدار و مبلغ در آمد دستگاه خلافت به نسبت زیادی افزوده شده بود و با امیری جز علی(ع) زندگی در نهایت آسایش و تجمل می گذشت و از نمود حکومت هر یک از سر جنبانان را کلاهی می بود. اضافه بر این عوامل، در شرایط عادی ام المومنین عایشه زوجه محبوب رسول الله (ص) و دختر خلیفه اول امور حکومت صاحب نظر و ذی نفوذ بود و او به چندین دلیل مرگ را بر تحمل خلافت علی (ع) ترجیح می داد.

سیاستمداری امیر المومنین علی (ع)

مسائلی در تاریخ افتاده است که نسل معاصر نسبت به آنها عجولانه و بی تامل قضاوت کرده و بعد این قضاوت سینه به سینه و دهان به دهان به آیندگان تحویل گردیده و مادام که مرد محققى درباره صحت و سقم آن نیندیشد و زیر و روی امر را به دقت بازدید نکند و بطلان آن را بادلیل و جحت نشان

ندهد، قضاوت ناصحیح پیشینیان و شایعه نادرست جاری، قوت خود را حفظ میکند و به تدریج جزو اصول انکار ناپذیر قرار میگیرد.

مسئله سیاستمداری امیرالمومنین (ع) از جمله این مسائل است. فضائل بیمانند علی (ع) اگر پاکدلان را شیفته و شیدای او کرد، حسادت و بدخواهی بدخواهان و تنگ چشمان را نیز برانگیخت. تاریخ نشان می دهد که ایام حیات رسول خدا (ص) علاقه و محبت پیغمبر (ص) به او و حرمت مقامی که نزد او داشت چه آتش رشک و حسدی در کانون سینه تنگ چشمان افروخته بود. بطوریکه چندین بار و در چند مورد از او نزد رسول الله (ص) عیب جوئی کردند و هر بار با خشم پیغمبر و رنجش شدید او روبرو شدند، نویسندگان سنی اتفاق دارند که در یک مورد چهار نفر قرار گذاشتند در مراجعت از سفری که برای در یافت خمس همراه علی (ع) رفته بودند در انتقاد از او خدمت پیغمبر (ص) ادای شهادت کنند، پیغمبر اولی را توجه نکرد، خیال کردند نشنیده است، دومی و سومی و چهارمی مطلب را تکرار کردند، آنگاه رنگ رسول الله تغییر کرد و بامنتهای ناراحتی فرمود، از علی (ع) چه می خواهید؟ از علی (ع) چه می خواهید؟ علی (ع) از من است و من از اویم و او پس از من ولی و صاحب اختیار مومنین است.

این همه مهر و حرمت و آن همه فضیلت و عظمت, حسودان را به بد گویی واداشت چنانچه گذشت, زبیر در خدمت پیغمبر (ص) می رفت به علی علیه السلام رسیدند زبیر گفت :

یا رسول الله (ص) فرزند ابی طالب را عجب گرفته است, فرمود هرگز چنین نیست و به خدا قسم می بینم روزی را که تو با او می جنگی و با او ظلم می کنی .

امیر المومنین (ع) در جنگ با معاویه پیروز شد و سپس خوارج بر او قیام کردند و بالاخره به دست آنها شهید شد و در دو سال آخر خلافت, مصر از قلمرو حکومت او خارج شد و دسته جات کوچکی که معاویه به منظور غارت دهات و شهر های پراکنده و القاء هول هراس در مردم عراق می فرستاد اغلب موفق می شدند و پیش از آنکه تعقیب شوند به شام می گریختند .

این صورت ظاهر در چشم مردم ظاهر بین, مردمی که با چشمشان تعقل و قضاوت می کنند به شکست تعبیر می شود آنگه اگر عقلا و صاحبان نفوذ به مردم تلقین کنند که: فرزند ابی طالب همه چیز دارد جزء دهای سیاسی, علی در سیاست اشتباه کرد و به این سبب شکست خورد, اگر با معاویه نمی جنگید و با او کنار می آمد به این سرنوشت دچار نمی شد و امثال این ایرادات, مردم ساده دل که قوت تمیز و تشخیص ندارند این مطالب را باور

می کنند. خواسته این که پس از امیر المومنین (ع) حکومت به دست دشمنانش افتاد و خاندان بنی امیه در دشمنی با علی (ع) تا آنجا رفتند که سب علی (ع) را برای مردم ضروری کرد.

این شایعه زبان به زبان و دهان به دهان و سینه به سینه قرنهای بعد به نسلهای آینده انتقال یافت تا امروز که حتی مردم و من، که اکثریت قریب به اتفاق شیعه و فدائی علی (ع) هستند در این امر شاید شک ندارند که پاک دامنی و تقوی امیر المومنین او را از اینکه سیاست مدبرانه و تدبیر شایسته ملک داری به کار برد بازداشت در صورتی که حقیقت جزء این نیست.

متأسفانه دانشمندان شیعه و محققین شیعی مذهب در رفع این شبهه و اثبات خلاف آن تا آنجا که می دانند کوتاهی کرده اند و این بعید نیست زیرا در مسائل دیگر همچنین مسامحه و احمالی دیده می شود فی المثل مسئله زید وزینب که در دست کشیشان و مستشرقین مغرب زمین بهانه ای برای قذح وطن برپیغمبر (ص) اسلاح شده در تفاسیر و کتب اسلامی اعم از سنی و شیعه آنطور که لازم بوده توضیح نشده است.

مهمترین تصمیم سیاسی امام: فرمان عزل معاویه

تاریخ غلظهای مشهوری دارد که چون فرصت قضاوت صحیح منقضی شده، نسلهای بعد آن اغلاط را مانند اصل مسلمی پذیرفته اندویکی از آن غلظها

ضعف سیاسی ملک داری و نارسایی تدبیر حکومت امیر المومنین (ع) است ، که کمتر محل بحث و نقد واقع شده و جماعتی نرسیده و نسنجیده آنرا پذیرفته اند و من اینک یکایک تصمیمهای مهم سیاسی امام را مورد بحث قرار می دهم تا معلوم و مسلم شود که نه تنها نقطه ضعفی در سراسر گفتار و رفتار سیاسی امیر المومنین (ع) وجود ندارد، بلکه اگر قرار بود کسی در مقام و مسند خلافت اسلامی و به نام خلیفه در آن روزگار زمام قلمرو وسیع اسلامی را به دست می گرفت و می خواست به لوازم مقام خلافت عمل کند ، به از راهی که امام در پیش گرفت تصور نمی شد.

مهمترین مسئله ای که امیر المومنین (ع) در بدو زمامداری در پیش داشت، مسئله امارت معاویه بن ابوسفیان در شام بود، اهمیت این امر از سایر مسائل سیاسی خلافت علی (ع) بیشتر است و شاید می توان گفت تمام و لااقل بسیاری از مشکلاتی که بعداً پیش آمد از قبیل مسئله حکمیت و قیام خوارج و حتی شهادت امیر المومنین (ع) همه و همه شاخه های متعدد این اصل اساسی است .

بزرگترین اشکالی که منقدین بر تدبیر مملک داری علی (ع) دارند رفتار او با معاویه است به نظر من و به دلایلی که در زیر خواهم آورد درست ترین و

عاقلانه ترین راهی که در آن اوضاع و احوال ، امیر المومنین توانست پیش بگیرد ، همان است که با منتهی قاطعیت پیش گرفت .
درست توجه کنید جمعی می گویند چون علی (ع) اهل خدعه و مکر سیاسی نبود ، چون دروغ و ظاهر سازی در مذهب اخلاقی او راه نداشت ، به ناچار کاری کرد که هر کس مانند او باشد می کند.

حرف من این نیست ، بلکه می گویم قطع نظر از شرایط اخلاقی و صدق و خلوص و مروت و فتوت مولا که به ناچار به دروغ و خدعه و ریا ناسازگار بوده است باز هم در همان شرایط ، اگر عمروعاص و شخص معاویه دوداهی معروف عرب هم به جار علی (ع) و در مقام او بودند و می خواستند کم ضررترین راه حل را جستجو کنند جز آنچه امیر المومنین (ع) کرد نمی جستند.

امام فرمود : ((من در دینم مداهنه نمی کنم و حتی دو روز هم معاویه را اجازه نمی دهم بر جان و مال و عرض مسلمانها مسلط بماند.))

فردای آنروز با مغیره خدمت امام رفت و این بار نظر او را در عزل معاویه تصویب و تحسین کرد ، سپس ابن عباس از امام پرسید:نسبت به معاویه چه نظر داری و مغیره در این دو بار چه گفت؟

امیر المومنین(ع) گفته های مغیره را باز گفت و نظر قطعی خود را نیز اعلام کرد . ابن عباس گفت من خیال می کنم نظر دیروز مغیره از روی خیر

خواهی و حسن نیت بوده و امروز غل و غش همراه داشته است و بهر صورت مماشات با معاویه عاقلانه تر از این است که او را علیه خود برانگیزی، امام با رد نظر ابن عباس تصمیم قطعی خود را یک بار دیگر تائید و تکرار فرمود.

اکنون می بینیم اگر امام از نظر ابن عباس که مسلماً خیر پسر عم خود و صلاح مسلمین را می خواست پیروی می کرد چه می شد؟

دو طرف مسئله را باید مورد توجه قرار داد. یک طرف تکیه گاه حکومت علی علیه السلام میان مردم و طرف دیگر معاویه و طرفداران دستگاه حکومت او در شام؛ تکیه گاه حکومت امیر المومنین (ع) طبقات محروم و زحمتکش ناراضی بودند که از ستم عمال عثمان به جا آمده و طغیان کرده خلیفه را به قتل رسانده و دست بیعت به طرف کمال مطلوب و مرد مقصود خود دراز کرده بودند، این جماعات چه در پایتخت و چه در ولایات در تمام دوران ستم گری بنی امیه و دیگر فرمانداران عثمان چشم به علی (ع) دوخته بودند و آرزو می داشتند که روزی پرچمدار عدل و تقوی و مظهر انصاف و فضیلت بر کرسی خلافت بنشینند و تومار فساد و تباهی طبقه حاکمه را در هم پیچد. قدرت طغیان و نیروی عصیان این جماعت بود که مردانی چون طلحه و زبیر را به سکوت و سپس به بیعت با امیر المومنین (ع) وادار کرد.

دسته دوم از موافقین حکومت علی (ع) نیکان صحابه و فقها و دانشمندان بودند که سالهای آخر خلافت عثمان ناراضی ولی خاموش و بی طرف مانده و پس از قتل عثمان با امیرالمومنین (ع) بیعت کرده بودند.

دسته دیگر کسانی بودند که در فساد دستگاه عثمان ذی دخل و در غنائمی که عمال عثمان از بیت المال به چنگ می آوردند ذی نفع و برای واژگون کردن حکومت علی (ع) شب و روز با معاویه و دیگران در کار مواضعه و توطئه بودند.

مهمترین اعتراضی که علی (ع) بارها بر عثمان و روش حکومت او داشت ابقای معاویه در حکومت شام بود، این انتقاد شدید را کراراً مردم از زبان امام شنیده بودند .

مردم عذر عثمان را به یاد داشتند که چون معاویه از طرف فاروق منصوب شده نمی توان در صلاحیت او تردید کرد و امام می فرمود که ایام فاروق ، معاویه بیش از یرفاه غلام سیاه عمر از عمر می ترسید و اکنون در نتیجه لینت عریکه عثمان بر گردن او سوار و بر جان و عرض و مال مردم مسلط است.

استبداد و خود رائی معاویه و فساد عمال دستگاه حکومت و صرف بیت المال در راه اغراض خاص سیاسی به حدی آشکار و مسلم بود که اغماض و

مسامحه امام در این باب به هیچ چیز جز دنیا داری و سازش با ظلمه از روی
جاه طلبی تعبیر نمی شد.

احساسات تند و طوفانی مردم در این مورد بخصوص، جز با اعلام عزل و
انفصال پسر ابی سفیان فرو نشانده نمی شد، بنابراین مداهنه و مماشات با
معاویه بی تردید و گفتگو از روز اول حکومت، اکثریت طرفداران و معتقدین
امام را نسبت به او و برنامه حکومت او متغیر و عاصی و سرد و بی عقیده
می کرد و میان آنها و اقلیتی که چون در هر حال تشخیص امیرالمومنین(ع)
را حجت می دانستند، به او وفادار می ماندند، اختلاف و دو دستگی شدیدی
می انداخت.

امیرالمومنین(ع) از اولین روز میدانست که میان او و پسر ابوسفیان جز
جنگ حجتی نخواهد بود زیرا بهر صورت اعم از ابقا یا عزل، معاویه از فرصت
تاریخی خود استفاده خواهد کرد و بنام خونخوا عثمان از علی(ع) خواهد
خواست تا بدست خود در مقر حکومت و میان طرفداران خود فتنه انگیزد
و اختلاف اندازد. و بهمین اندازه قانع نیست زیرا بفرض تسلیم شدن
امیرالمومنین، باز میگوید خلافت جز از طریق شورای اکابر صحابه رسمی و
قانونی نیست.

چند سطر از نامه امیرالمومنین (ع) و نامه ای که معاویه در جواب امام فرستاد
نقل می کنم:

امام پس از وقعه جمل بدنبال نامه هائی که از مدینه نوشته بود نوشت:

((مردمی در مدینه با من بیعت کردند که پیش از من با سه تن دیگر بیعت

کرده بودند و این مردم مهاجرین و انصارند که اگر بر امامت کسی اتفاق

کردند رضای خداوند را جسته اند و حاضر و غایبی را نمی رسد از تبعیت

ایشان سرپیچی کند. اگر کرد او را هدایت میکنند و اگر باز امتناع کرد با او

می جنگند زیرا جز از راه مومنین رفته است. طلحه و زبیر عهد خود را با من

شکستند این نقض در حکم رد بود و من پس از اتمام حجت و بستن راه عذر

علیه آنها جهاد کردند تا آنکه حق ظاهر شود، پس تو هم راهی پیش گیر که

اکثریت مسلمانها پیش گرفته اند))

((در خصوص کشندگان عثمان اسرار را از حد بردی اگر از رای نادرست خود

برگردی من با تو و دیگران بر طبق کتاب خداوند رفتار خواهم کرد و اما

چیزی را که مشتاقانه طلب می کنی یعنی خلافت، بدان که طلقا را نمی رسد

که پیشوای مسلمین شود و همچنین حق ندارد عضو شورای انتخابی خلافت

باشد، و اما خون عثمان، قسم به جان خودم اگر به چشم عقل و نه هوی

نظر کنی، خواهی دانست که دامن در این امر از آن تمام افراد خاندان قریش

پاکتر است...الخ، جریر بن عبدالله را که از اهل ایمان و هجرت است نزد تو فرستادم با او بیعت کن و لا قوه الا بالله))

معاویه جواب داد :

((اگر کسانی که ذکر کرده ای با تو بیعت کرده باشند و تو از خون عثمان بری باشی موقع تو نظیر موقع ابوبکر و عمر و عثمان است ولی من اطمینان دارم که تو در ریختن خون عثمان تحریک و با روشی که پیش گرفتی انصار را پست کردی! تابعین تو عامه نادانند، ضعفای قوم را تقویت کرده ای تا بتوانی به حکومت برسی، اهل شام جز جنگ با تو را طالب نیستند تا روزی که قتله عثمان را تسلیم کنی، اگر کردی آنگاه مسئله خلافت باید در شوری مسلمانها طرح شود. در گذشته حق حکومت با حجازی ها بوده ولی چون این حق از میان آنها رفته اکنون تصمیم با مردم شام است و بجان خودم که حجتی که به طلحه و زبیر داشتی بر مردم شام نداری زیرا اگر آنها با تو بیعت کردند من هرگز بیعت نکردم و اما سابقه فضل تو در اسلام و قرابت با رسول خدا (ص) را هرگز انکار نمی کنم))

معاویه در یکی از نامه ها که تندتر و جسارت آمیزتر از دیگر نامه های او است با نهایت بی ادبی می نویسد: ((ما همه حسادت ورزی و کینه توزی تو را نسبت بخلفای سلف شاهد بودیم، آه های طولانی که می کشیدی و کینه ای که در

سینه خود پنهان می داشتی میدیدیم و میدانستیم که در کمین مسند خلافت نشسته ای, از همه بدتر معامله ایست که با خلیفه سوم کردی! جاداشت از ریختن خون پسر عمه ات جلو می گرفتی و اگر چنین بود من و مردم شام همه با تو بیعت می کردیم و اکنون که کشندگان عثمان را تسلیم ما نمی کنی تا به مجازات برسانیم ,اگر لازم باشد, کوهها و بیابان ها را زیر پا خواهیم گذشت تا کشندگان عثمان را به مجازات برسانیم.))

امام در جواب بعد از شرح فداکاریهایی که چه او و چه سایر افراد خاندان بنی هاشم در راه رشد اسلام متحمل شده اند و بر شمرده اند نام مقدس شهیدانی چون حمزه و جعفر ,در احد و مته می فرماید:

((و اما حسد معاذ الله که من هیچ گاه نه در سر و نه در عین به کسی حسد نبرده ام))

((و اما مسئله تقدم دیگران بر من, آیا فراموش کرده ای که پدر تو فردای وفات پیغمبر از من خواست که چون برای خلافت احق از دیگران ,دست دراز کنم تا با من بیعت کنند و من از نظر اینکه بین مسلمانان اختلاف نیفتد , از قبول این پیشنهاد امتناع ((کرده م؟)) در پایان نامه می نویسد ((من کسی را بعینه نمی شناسم که قاتل عثمان باشد))

((و کسانی را که تو خیال می کنی کشندگان اویند زحمت تو را در
بریدن بیابانها))

((و کوهها کم خواهند کرد و به زودی آماده کارزار بر تو فرود خواهند
آمد.))

یکی از ایراداتی که به سیاست امیرالمومنین (ع) می کنند این است که چرا
به حکمیت تسلیم شد و به چرا به انتخاب ابوموسی اشعری تن داد ؟
در سپاه امام بسیاری از قراء و مجتهدین بودند که در هر امری اجتهاد
می کردند و مادام که فرمان فرماندهی با سلیقه و فتوی شان تطبیق نمی کرد
آنها به موقع اجرا نمی گذاشتند ،این قبیل اشخاص بیش از بیست فرقه
تشکیل داده و هر فرقه بیش از بیست گونه فتوای داشت .در صورتی که
شامیان بی چون وچرا و چشم بسته از معاویه فرمان می بردند .علی (ع) حتی
در مواردی که تصمیم فرماندهی بایستی تا لحظه اجرا مکتوم می ماند ناچار
بود همه را از نیت خود آگاه کند .

مشکل امیرالمومنین(ع) به همین جا خاتمه نمی یافت ،در سپاه او
روسای قبایلی بودند در منت های نفوذ و قدرت که محرمانه با دشمن
سر و سر داشتند و در حساس ترین لحظات جنگ برای شکست هم
نبرد ان خود می کوشیدند .

قوت نفس و شجاعت و عظمت روح و حوصله تحمل فوق عادت و ایمان راسخ
ومحکم علی (ع) بود که تا حدی این دو نقیصه بزرگ را جبران می کرد،
معدالک تشتت آراء و فتنه انگیزی خیانت پیشه گان سبب شد که جمع
کثیری از سربازان عراقی که از طرفی فریب روسای خود را خورده بوده اند و از
طرفی دیگر عافیت را بر مرگ ترجیح می دادند امیر المومنین (ع) را وادار
کنند تا فرمان متارکه بدهد .

اگر جزء این می کرد نه تنها جنگ داخلی موجودیت سپاه امام را تهدید
می کرد بلکه جان شخص امیرالمومنین (ع) در خطر بود، زیرا با نهایت شدت
به او اخطار کرده اند که اگر مالک اشتر را که نزدیک بود بر مرکز فرماندهی
معاویه و شخص او دست بیابد، فرمان بازگشت ندهد او را به عثمان ملحق
کند .

علی (ع) در سراسر حیات خود لحظه ای از مرگ نیندیشید و حتی یک بار از
پیش رفتن به سوی آن دو دل نشد ، ولی در این مرحله مرگ به دست
دوستان و یاران نه تنها نا مطلوب بود ، بلکه به هدف امیر المومنین (ع) چنان
ضربتی می زد که از قبول حکمیت به مراتب گرانتر و خطرناک تر بود ، در آن
شرایط و با آن اوضاع واحوال هر سیاستمداری به جای امیر المومنین (ع) جزء
آنچه او کرد نمی توانست بکند و اگر امام جزء این می کرد از حیث نتیجه

بدتر و زیان بخش تر بود. بنا بر آنچه گفته شد به هیچ صورت تسلیم امیر المومنین(ع) به حکمیت و به خصوص تسلیم به داوری ابوموسی نمی تواند مورد انتقاد قرار گیرد، خواسته با توجه به این امر که نتیجه کار بر امام پوشیده نبود به فرض اینکه امام نتوانسته بود اشعث و همفکران او را قانع کند که زیر بار حکمیت نروند، نتایج نفس متارکه و عدم توفیق قاطع با همان صورت که بود گریبان گیر عراقی ها می شد، بنابراین از حکمیت بخصوص اثر نا مطلوب خاصی حاصل نگردید.

راست است که فتنه خوارج نتیجه قبول حکمیت بود ولی با توجه به بهانه گیری این جماعت و با در نظر گرفتن این که طایفه ای از این قوم اسرار به متارکه داشتند و جنگ با مصحف را جایز نمی شمردند و در عین حال به علی(ع) خورده گرفتند که چرا زیر بار حکمیت رفت، متارکه بدون قبول حکمیت را نیز بهانه خروج قرار می دادند.

برای این بهانه جویان راه خورده گرفتن و فتنه انگیختن به هر صورت باز بود.

و اما نسبت به شخص داور گفتیم که مانند اصل داوری انتخاب شخص هم بر امام تحمیل شد، ولی اکنون فرض کنیم که ابن عباس یا مالک داور می شدند، امروعاص با توجه به منفعت مشترک که با معاویه داشت و با در نظر

گرفتن اینکه جزء در حکومت و خلافت معاویه متامع او برآورده نمیشد، ممتنع به نظر می رسد که به خلافت علی (ع) رای می داد، پس با نتیجه داوری ابوموسی فرق نمی کرد و حتی به فرض اینکه نماینده امام هر کس بود و می توانست امروعاص را با خود همراه کند، باز نتیجه همین بود که زیرا کیست نداند که پسر ابو سفیان چنان در خلافت طمع بسته بود که هرگز با رای این و آن از آن نمی گذشت؟

ممکن است تصور شود که وضع معاویه در نظر شامیان در صورتی که هر دو حکم او را کنار می گذاشتن و به خلافت امام اتفاق می کردند تفاوت می داشت، باز هم اینطور نیست زیرا:

نفوذ معاویه در شامیان و حلق عوام و منفعت مشترک خواص در نگه داری دستگاه حکمرانی معاویه به حدی شدید و قوی بود که معاویه می توانست، با نهایت سهولت خطا بودن رای داوران و ذیحق بودن خود را به خلافت به آنها بقبولاند.

فراموش نکنید که روز چهارشنبه قبل از حرکت به طرف صفین برای مردم نماز جمعه خواند و به قول عقاد کسانی که بایستی بر چنین بدعت و اهانت به اسلام و پیغمبر اسلام اعتراض و طغیان می کردند، در رکاب او به جنگ صفین آمدند و در راه او سر دادند.

و همچنین پس از کشته شدن صحابی بزرگوار و پیر مرد هفتاد ساله عمار یاسر، برای رفع و رجوع وحشت و اعتراض کسانی که می دانستند پیغمبر (ص) فرمود: ((ای عمار تو را گروه ستمکار خواهند کشت)) چنانچه قبلاً دیدیم، دست به تفسیر عجیب مضحکی زدند و گفتند عمار را کسی کشته که به میدان نبرد آورده است!

شامیان با چنان حسن قبولی این تفسیر را پذیرفتند که کودکان اسباب بازی را می پسندند.

بنابراین بود و نبود حکمیت و انتخاب ابوموسی و ابن عباس و اختلاف و یا توافق دو داور از لحاظ نتیجه تفاوتی نمی کرد.

تسلیم کشندگان عثمان مقدور نبود

می گویند اگر امیر المومنین (ع) کشندگان عثمان را تسلیم می کرد یکی از بهانه های معاویه یا بهانه بزرگ او را از دستش می گرفت، در این جا به اختصار اشاره می کنیم که از طرفی معاویه شخص علی (ع) را متهم کرده و مدعی بود که به فرض تسلیم قتل و اثبات براءت شخص خود تازه امر خلافت از نو باید در شوری مطرح گردد و اعضای شوری هم منحصرأ باید اهالی شام باشند و از طرف دیگر یکی از روزها که صحبت قتل عثمان بود ده هزار مرد مسلح شمشیر زن فریاد برآوردند که ((ما همه بی تفاوت کشندگان اویسیم و او

را به حق کشتیم)) و این جماعت هسته مرکزی سپاه امام و تکیه گاه حکومت او بودند، بنابر این معاویه چیزی را بهانه کرده بود که انجام آن نه مقدور بود نه معقول و نه مفید .

((مطالعه و بحث و تحقیق در این مسایل مهم از این جهت لازم است که نسل جدید و جوان امت اسلامی بتواند آنچه را که مورخین مغرض قدیمی عمداً تاریک و مبهم گذاشته اند روشن کند و زندگی و رفتار و سیاست و حکومت مثل اعلای انسانیت علی ابن ابی طالب و فرزند و پیروان او را چراغ راه زندگی خود قرار دهد .))

((آری حقایق تلخی وجود دارد که جوانان نسل نو باید شجاعانه با آنها روبرو شوند، نسل حاضر باید بداند که نبی اکرم (ص) نسبت بوصایت و خلافت فرزند ابی طالب (ع) با منتهای صراحت وصیت کرد و صحابه آنرا فراموش کردند و پشت گوش انداختند اگر به فرمان موسس اعظم اسلام گردن نهاده بودند، سرنوشت جهان اسلامی جزء آن می بود که شد و مسلمانان هرگز گرفتار بلای شقاق و اختلاف نمی شدند، وحدت کلمه و یگانگی و اتفاق چون سپر، مسلمانان را از بلاهایی که بر ایشان رسید حفظ می کرد.))

((اگر بر مسند خلافت کسی که رسول خدا (ص) می خواست تکیه می زد و نیروی جهان گشای اسلام یک جا و یک جهت گردن به فرمان او می نهاد، فتح

وظفر سیاسی و دینی, رشاد و سداد, اعلاى كلمه و تصرف قلوب و ارواح
عالمیان, چنان به اسلام و مسلمین روی می کرد که می توانستند سرنوشت
جهان آدمیت را در اختیار بگیرند.))

((معلم بزرگ بشریت جانشین و جانشینان می خواست که صاحب کفایت و
ادراک و استعداد و علم و اراده و شجاعت و قوت و حزم و ثبات باشند, دین
و حکمت دینی را آنچه را که او می خواست درک کند, سیاستشان چنان باشد
که میان دین و دنیا را جمع کنند, خلقشان خلق نبوی و سیرتشان سیرت
مصلح باشد, هدایتشان هدایت قران و حیاتشان حیات زاهد, و عملشان عمل
حق و رحمت و محبت, و شمشیرشان شمشیر حکیم آگاه است بواطن امور
باشد.))

((وصی نبی بایستی آن کس می بود که در مقام حکم و حکمرانی هرگز خدا
و حق را فراموش نمی کرد, آن کس که بیش و کم کوچک و بزرگ و خویش و
بیگانه, رفاه و مشقت, و غلبه و شکست و هیچ گاه قدمهای محکم و سنگین او را
به طرف حق سست و متزلزل نمی کرد, آن کس که بر ستمگران جبار و با
فروماندگان رحیم و رؤوف بود, آن کس که تعلیم و تربیت در دامن معلم کل او
را آن دانش آموخت که بتواند حوادث و قضایا را با مقیاس عقل و علم و میزان

مصلحت عامل دور از هر گونه هوی و غرض و خالی از هر چه جزء خدا و حق است بسنجد و فیصله دهد.))

((و لکن با منتهای تاسف باید گفت جزء آنچه رسول الله(ص) خواست و فرمود کردند و شد, عرب تنها فرصت تاریخی را از دست داد, اسلام دچار چنان زبانی شد که از حد و وصف بیرون است, در بدایت رشد و نمو همه نیروی خلاقه خود را با منازعه و مناقشه از دست داد, اگر این فساد نبود در نیم قرن اول تمام جهان را می گشودند و همه تختها را واژگون می ساختند و لوای هدایت اسلامی را بر بام عالم می افراشتاند.))

((اکنون این وظیفه دانشمندان و مورخان و نویسندگان اسلامی است که پرده از روی حقایق ثابته برگیرند ضمن شرح و تفسیر علل و اسباب حوادث و وقایع و نتیجه گیری عقلی و عملی, رفتار و گفتار و کردار مثل اعلای انسانیت و نمونه والای تربیت انسانی اسلامی, علی ابن اب طالب(ع) را به مسلمان غافل و جاهل نشان دهند, و زندگانی و حکومت جانشین و پسر عم پیغمبر(ص) را آنچنان که بوده منتشر سازند. کدام داستان دلپذیر تر و چه حقیقتی برای بشر شایسته تر از تاریخ حیات مردی که برای خدا و دین خدا زیست و تمام نیروی خود را در راه صلاح و تربیت هم نوعان

خود صرف کرد و از راهنمایی مخلصانه اولیای امور مسلمین (همانها که حق زمامداری او را غصب کرده بودند.) مضایقه نفرمود))
(عالم اسلامی امروز بیش از هر وقت احتیاج دارد صفات ملکوتی این شخصیت عظیم را به عنوان راهنما و به صورت سر مشق اخلاقی بشناسد و بداند که رفتار و کردار و گفتار امیر المومنین علی (ع) و مزایای بی مانند اخلاقی و جسمی و روحی و سیاست و تدبیر ملک داری او و زندگی سراسر علو عظمت او، بهترین، داعی و محرکی است که امروز می تواند جوانان و مردان نسل معاصر را در امت اسلامی بر انگیزد و ارواح و افکار آنها از شکست و ریب و فساد و تباهی تطهیر کند و نجات بخشد.))